

جلسه ۱۴۰۱/۱۲/۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱

بحث تفسیر در مطالب اعتقادی قرآن کریم به فضل الهی با برنامه‌های مختلف و مطالب گوناگون اعتقادی فراوان، در این چند سال گذشته صحبت شد. بحث اخیر به سنت‌های کلام الله مجید منتهی شد. در این بحث هم سننی مطرح شد.

سنت رستگاری بر اساس خویشتن‌داری از بخل

آنچه امروز به عرض می‌رسد و شاید این سنت که به عرض رسید، با یک جمع بندی از این بخش هم بگذریم ان شاء الله اگر فرصتی بود و بحث‌هایی داشتیم، به بخش‌های دیگر پردازیم، سنت فلاح و رستگاری بر اساس خویشتن‌داری از بخل. ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ هر کس بخل نفسش جلو گیری شود، مهار شود، چنین کسانی رستگار هستند. یعنی یکی از سنن الهی در ارتباط با جامعه انسانی این است که کسانی که مراقب باشند نفس خودشان را از شح که بخل شدید است، حفاظت کنند، لازمه بخل نکردن به معنای وسیع که ان شاء الله تذکر داده می‌شود، این چنین است که انسان رستگار می‌شود.

در این مورد حدیث‌های بسیاری داریم در جهت مذمت از بخل و از شح که شدت بخل است؛ و احادیث بسیاری در جهت مدح از سخاء و سخاوت و جود. و آیاتی هم در این زمینه هست. بعضی از این روایات به عرضتان می‌رسد. یک جلسه‌ای دیگر هم می‌طلبد که در ارتباط با این مسئله صحبت بشود؛ ان شاء الله این سنت هم صحبتش شده باشد.

در مورد مسئله بخل، تا این جا اهمیت داده شده است که آیه‌ای که خواندم مشخص؛ در ذیل این آیه شریفه این حدیث هم در کتب تفسیری نقل شده است؛ و از جمله در تفسیر اهل البیت احادیثی که آمده است، این حدیث آمده که شخصی مراقب حضرت صادق علیه السلام بود در طواف. حضرت مکه بودند در حال طواف بودند، یکی از اصحاب هم متوجه بود که آقا حضرت صادق علیه السلام هستند و مشغول طواف هستند. و گفت سر شب تا صبح حضرت صادق علیه السلام طواف می‌کردند؛ من هم مراقب بودم ایشان را که ببینم چه می‌کنند.

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶.

بعضی از اصحاب گاهی یک مراقبت‌هایی داشتند که خیلی خوب بوده، به نفع خودشان چیزی می‌فهمیدند، برای دیگران مفید بوده است.

مثلاً راجع به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) یکی از اصحابشان می‌گوید تشییع جنازه بود؛ من مراقب بودم حضرت چه کار می‌کنند. یعنی در چه سمت و طرف از جنازه حرکت می‌کنند؛ در چه طرف جنازه توجه بیشتری دارند که در مسیر باشند؛ تا نهایت چه می‌کنند. تشییع کردیم. وقتی که بدن را گذاشتند برای این که دفن کنند، حضرت جلو آمدند و دو دست مبارک را دو طرف قبر گذاشتند و چنان گریه کردند که خاک مقابل حضرت از اشک چشمشان نمناک شد. و آن وقت فرمودند که دنیایی که آخرش این جاست، شایسته است که انسان از ابتدا پاک زندگی کند، زهد بورزد. و آخرتی که اولین خانه‌اش قبر است، شایسته است که انسان در ارتباط با آخرت به فکر باشد.

برخوردهای این چنینی متعدد در احادیث است.

این شخص هم می‌گوید حضرت صادق (علیه السلام) طواف می‌کردند و من مراقب بودم. «رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَطُوفُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى الصَّبَاحِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ فِينِي شَحَّ نَفْسِي» خدا بخل نفس من را مهار کن. «فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُكَ تَدْعُو بِغَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ» گفتم همه‌اش همین دعاء را می‌کردید. «قَالَ وَ أَيْ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شَحِّ النَّفْسِ» چه چیز سخت‌تر از شح نفس است. کارش کار دشواری است. تبعات بسیار بدی دارد؛ مایه گرفتاری‌های فراوانی است. «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱. کسی که بخل نفسش را محار کند، رستگار خواهد شد.

بنابر این یکی از سنن الهی است. خدا این برنامه را مقرر کرده که هر کسی که این چنین کند، این کار را انجام بدهد، نتیجه‌اش این می‌شود که رستگار بشود.

به طور معمول به صورت قضیه شرطیه گاهی جملات کوتاهی در قرآن هست، که هر یک از آن‌ها به سنتی از سنت‌های الهی توجه می‌دهد.

حالا در عظمت این مسئله بعضی از احادیث دیگر به عرضتان می‌رسد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در ارتباط با مسئله اهمیت گرفتاری‌های بخل فرمودند «إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ» آن چه که موجب صلاح امت می‌شود، صلاح فرد و جامعه می‌شود، حالت زهد و بی‌رغبتی به شئون دنیا است، و حالت یقین به آنچه که باید انسان یقین پیدا کند؛ به خدا و قیامت و مسائلی که این چنین است. «وَ هَلَاكَ آخِرُهَا

^۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳/۱۸۲ [سورة الحشر (۵۹): الآيات ۸ الى ۹].....

بِالشُّحِّ وَالْأَمْلِ^۱ و هلاکت امت هم به بخل است و به آرزوهای دور و دراز. اگر فردی جمعی به بخل و به آرزوهای نادرست، که آرزو گاهی می شود بر وفق عقل است و شرع، مشکلی ندارد. آرزوهای نا مناسب هلاکت در این است. این دو بسیار مایه گرفتاری هستند.

حالا در بعضی از احادیث گرفتاری تشریح شده، بیان شده که چگونه موجب گرفتاری می شود. یکی از آن احادیث که در این مورد تشریح کرده است مسئله را که موجب گرفتاری است، این حدیث است: «أَنَّ عَلِيًّا عَ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ الشَّحِيحُ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ» یعنی آدمی که بخیل است، اعذر است از ظالم. «فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ وَيُرُدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صَلَّةَ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءَ الضَّيْفِ وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابَ الدُّبْرِ وَ حَرَامَ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ»^۲. گرفتاری های بخل را بیان کردند.

پس این جور شد که آقا حضرت امیر علیه السلام شنیدند که کسی می گفت «الشَّحِيحُ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ». آن وقت حضرت فرمودند ظالم ممکن است که با استغفار و رد ظلامه، کارش حل بشود. ولی کسی که شح داشته باشد، بخیل باشد، که تو گفתי اعذر است؛ مثل این که یعنی کارش آسان تر است از ظالم؛ این جور نیست. بلکه ظالم کارش سهل تر است از شحیح و بخیل. چرا؟

«وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ» این شحیح و این بخیل زکات مالش را نمی دهد، صدقه نمی دهد. دلش به پول بند است، و علقه اش شدید است و گره خورده است، انفاق نمی کند. به صله رحم نمی پردازد. به مهمان داری نمی پردازد. «وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و کارهای خیر، به طور کلی از کارهای خیر محروم می ماند. این است که بسیار بسیار کارش خطرناک است.

این کلمه آخری که حالا امروز عرض کنم در این زمینه، این است که این شح یک مقدار دایره اش از جهات مالی که بیشتر به ذهن می رسد، وسیع تر است. درست است که ظهور آن در همین است که مسائلی که مالی هست، در ارتباط با آن مسئله انسان ذهنش متوجه می شود؛ همین طور که در این حدیث هم بیان کردند که وقتی شح داشته باشد، زکاتش را نمی دهد؛ صله رحم نمی کند؛ انفاق نمی کند در راه خدا و کارهای خیر اقدام نمی کند و هكذا؛ مشخص است؛ ولی از بعضی از احادیث هم استفاده می شود که یک مقدار دایره اش وسیع تر باید در نظر گرفت.

این ها به جای خودش محفوظ و قطعی، ولی شح در ارتباط با اصل این که حق را نپذیرد، نفسش به

^۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰۳/۷ [سورة الحجر (۱۵): الآيات ۱ الى ۳]

^۲ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۸۲/۱۳ [سورة الحشر (۵۹): الآيات ۸ الى ۹]

گونه‌ای باشد که حق را نپذیرد، باطل را بر حق ترجیح بدهد و حق را نپذیرد.
و لذا است که از آقا حضرت امیر علیه السلام سؤال می‌شود چه شد که مقام خلافت که حق شما بود را غصب کردند، و شما را از حقتان دور ساختند؟ حضرت فرمودند شح آن‌ها بود، بخل آن‌ها بود.

پس این جا بحث این نیست که صرفاً جهات مالی؛ گرچه از جهتی به جهات مالی هم مربوط می‌شود. این که وقتی کسی قدرت خلافت در اختیارش باشد، باز بحث این است که اموال در اختیارش است؛ علقه به جهات دنیا دارد. آن هم ریشه‌اش باز بر می‌گردد به همین؛ ولی ظهوری در این جهت ندارد. توسعه آن هم مشخص می‌شود که یعنی نفس انسان مهار بشود از این که از حق فاصله بگیرد و به باطل روی آورد. بالتبیین با این تعبیر اگر بگوییم معلوم می‌شود که بسیار مهم است. از خود این تعبیر بیشتر مشخص می‌شود اهمیتش؛ یعنی کسی که شح از حق داشته باشد به معنای وسیعش. به نماز اول وقت شح دارد، بخل دارد، سختش هست نماز اول وقت بخواند. نماز شب خواندن سختش هست که بخواند. خوب درس خواندن، خوب مطالعه کردن، خوب زحمت کشیدن در مسائل علمی مشکل است برای او؛ تنبلی می‌کند. بخل می‌ورزد در تعلم کامل و در این که پیگیر باشد به مسائل علمی. و وقتی چنین شد که بخل ورزید، تبعات بسیار بدی دارد.

آن وقت اگر کسی به معنای وسیع بخل، حفظ کند خودش را از بخل و از این که این حالت ناپسند را داشته باشد، نفسش مهار شود از بخل در مسیری که نباید بخل بورزد، آن وقت که مهار بشود، در جهت حق آزاد می‌شود. در مسیر حق در تلاش قرار می‌گیرد. راحت در مسیر حق حرکت می‌کند. وقتی در مسیر حق حرکت کرد، به همه خوبی‌ها دست پیدا می‌کند. به همه خوبی‌ها موفق می‌شود.
بنابر این «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این‌ها هستند که مایه رستگاری است؛ این مهار شدن نفس از حالت بخل.

حدیث آخری که بخوانیم در بحار شریف حدیث دیگری است از وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام، و از پیامبر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هم مانند این حدیث نقل شده است که فرمودند «الْمُؤَبَقَاتُ ثَلَاثُ شُحِّ مَطَاعٍ وَ هَوَى مُتَّبِعٍ وَ إِعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»^۱ از چیزهایی که موجب هلاکت انسان می‌شود به صورت‌های مختلف و گوناگون، این سه صفت است. المؤبقات ثلاث آن‌هایی که موجب گرفتاری انسان می‌شود، موجب اسارت انسان می‌شود، بیچاره می‌کند انسان را، چند چیز است. یکی شح مطاع همین حالت بخل؛ هم به همه خوبی‌هایی که در ارتباط با اموال است، بخل می‌ورزد. و بالتبیین از توفیق به دور.

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۰/ ۳۰۲ باب ۱۳۶ البخل

و هم در همه آنچه که در جهت حق است نیز این بخل نفس از حق مانع می‌شود که تن به حق دهد و در جهت باطل حرکت کند، که موجب بدبختی است.

در ارتباط با این بخل یک جمله بسیار معجز آسای آقا حضرت امیر علیه السلام دارند. با کلمه بخل آن بیان بیان شده است، و شح اشد از این بخل است. حتی بخل این بدبختی را دارد «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوُّهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ»^۱. بسیار بسیار لطیف است بیان شریفشان، که همیشه لطیف است، گاهی لطف است.

الآن دارد، ولی استفاده نمی‌کند که نکند که فردا گرفتار بشود. همین امروز خودش را در گرفتاری انداخته، برای این که نکند فردا گرفتار بشود. امروز به سختی انداخته خودش را که نکند فردا گرفتار بشود. از فقری که فرار می‌کند، خودش را به فقر انداخته. الآن تشنه است، آب نمی‌خورد که نکند فردا آب نداشته باشد؛ ولی الآن به تشنگی و بد بختی تشنگی گرفتار است. «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ».

«وَ يَفُوُّهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ» به امید این که، به خاطر این که بعد از این گرفتار نشود، غنی باشد، از آنچه که به دنبال او می‌رود الآن از دست می‌دهد. «فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ». زندگی می‌کند فقیرانه، بعد هم به حسابش می‌رسند حساب کسی که داشته است.

و خیلی از اوقات این چنین است که انسان نسبت به خیلی از اوقات و چیزها این چنین است. همین امروز وقتی کار ردیف است، حالا که ردیف است کار، با همان ردیف خویش انجام بدهد. فردا روزی خودش را دارد.

من یک وقتی در یک زمینه‌ای دیگر، یک چنین ناراحتی برایم رخ داد. و آن وقت یک آقایی یک جمله گفت از حضرت اباذر، خیلی عالی بود. ماه رمضان بود. این صحبت ۵۰ سال قبل است. شب‌ها هفت تا منبر داشتم. ماه رمضان زمستان بود، روزها هم دو تا منبر داشتم. یعنی یک ماه این جور بود. مشتری‌ها هم مکرر بودند؛ از این مجلس به آن محل. س و لو دو نفر می‌آمدند، خب دو نفر هم که بیایند، آدم می‌خواهد تکرار نکند. به خاطر این که اگر دو نفر در مجلس قبلی بودند، رعایت کند. بعد یک بزرگی بود، خدمتشان بودم؛ قبل از ماه رمضان بود که خانه ما بودند. مدرسه اطلاق گرفته

^۱ - نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص ۴۹۱ حکمت ۱۲۶

بودند؛ داستان دارد. بعد رفتم خبر بگیرم از او، گفتم این یک ماه در نظر می‌گیرم یک ماه شب‌ها هفت تا جلسه، روزها هم دو تا جلسه، مشتری‌های منبر که افراد تکراری هستند؛ تداخلی دارد. و فکر کنم که چه می‌خواهم بگویم.

این جمله را گفت ایشان، گفتند جناب ابوذر گفت «قتلنی هم یوم لم ادرکه»^۱ ناراحتی روزی که هنوز نرسیده، الآن من را می‌کشد. هر روز و شبی که بیاید کار خودش را پیش می‌آید انجام می‌شود. «قس ما سیأتی علی ما مضی» همان که گذشته را درست کرده، آینده را هم درست می‌کند.

در هر حال این چنین است که «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ». که از جملات بسیار شیوای آقا امیر المومنین (علیه السلام) است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ - روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة) ج ۲/۴۲۶ مجلس فی ذکر التوکل